بنام خداوند جان و خرد

علم بیان

تعریف — بیان در لغت بمعنی هویدا ساختن و آشکار شدن است و در اصطلاح علمی است که بدان شناسانده شود که چگونه یک معنی را بطرق گوناگون که در وضوح دلالت مختلف باشند ادا کنیم. مرتبه این علم بعد از علم معانی است یعنی کسی که اراده بیان مقصود را دارد بخست مطابق بودن سخن را با مقتضیات حال رعایت کرده آنگاه طرق ادای آنرا در نظر گرفت.

دلالت — لفظی را که برای دلالت بر معنی تعیین خاصی شده است موضوع و معنی را موضوع له گویند. مثلاً لفظ اسد برای دلالت بر حیوان درنده معروف تعیین شده پس لفظ اسد موضوع و حیوان درنده موضوع له است

لفظ بر معنی بسه طریق (مطابقه و تضمن و التزام) دلالت میکند

اول دلالت مطابقه که لفظ بر تمام موضوع له دلالت کند مثل اینکه انسان گوئیم و حیوان ناطق بخواهیم یا خانه گوئیم و تمام اجزاء خانه را اراده کنیم

دوم دلالت تضمن که لفظ بر جزئی از موضوع له دلالت کند مثل اینکه انسان گوئیم و حیوان اراده کنیم یا خانه گوئیم و [illegible] یا دیوار آنرا بخواهیم

سوم دلالت التزام که لفظ بر امری که خارج از موضوع له باشد ولیکن لازم آنست دلالت کند مثل اینکه [illegible]

می‌رود که آن را از راه گسیم یا از لفظ انسان ضاحک اراده نکرده‌ایم و در دلالت التزامی باید

میان معنی موضوع له و امر خارج لزوم ذهنی باشد یعنی هرگاه معنی موضوع له در ذهن نقش بندد

آن امر خارج هم بدون فاصله یا پس از اندک تأملی در ذهن پیدا شود .

پس از تمهید این مقدمه باید دانست که ایراد یک معنی به چند طرق مختلف به دلالت تضمنی و التزامی

ممکن است نه به دلالت مطابقه زیرا در دلالت مطابقه از دو قسم خارج نیست که شنونده وضع

الفاظ را برای یک معنی واحد بداند و یا نداند اگر بداند که از هر لفظ معنی را بفهمد و اگر نداند

دلالت به کار نیست شنونده کسی نفهمد مثلاً لیث و غضنفر و ضرغام هر سه برای شیر وضع شده اند هر

این کلمات معنی شیر را بفهمد و اگر هیچ یک معنی آنها را نداند دلالتی نیست که گوینده مقصود

دیگری و تعبیر . اما به دلالت تضمنی و التزام ایراد یک معنی را به عبارات متعدد که در وضوح مختلف باشند

اداء کرد زیرا ممکن است یک معنی چند جزء و لازم داشته باشد که بعضی از بعضی واضح‌تر باشد

بدیهی است که [illegible] دلالت بر معنی [illegible] شده به جای [illegible] از معانی است

که لازم [illegible] از [illegible] گشاده [illegible] گفته [illegible]

[illegible] که دلالت این لوازم بر جانور مختلف است همچنین

انسان را دارای جزئیت که جسم باشد و دلالت حیوان بر جسم واضح‌تر است از دلالت

انسان بر جسم .

مباحث علم بیان — دانستیم که آوردن یک معنی به عباراتی که در وضوح مختلف باشند

به طریقی ممکن است که لفظ را در جزء یا لازم موضوع له استعمال کنند حال باید دانست لفظی که

بدین گونه استعمال شود یا مجاز است یا کنایه . مجاز در اصطلاح آن است که در سخن قرینه‌ای مانع از

معنی اصلی موجود باشد و کنایه در اصطلاح آن است که چنین قرینه وجود نداشته باشد . مثلاً وقتی

که گوئیم «رعینا الغیث» (یعنی باران چریدیم) کلمهٔ رعینا قرینه است که مراد از غیث

گیاه و علف است نه معنی اصلی آن که باران باشد و بنابراین غیث مجاز است و اگر گوئیم

«زید طویل النجاد السیف» (یعنی زید بند شمشیرش بلند است) مراد بلندی قامت است

که لازم معنی است لیکن اراده معنی اصلی هم مانع نیست . در مجاز باید بین معنی مراد و معنای اصلی

علاقه و مناسبتی باشد و این علاقه اگر مشابهت باشد آن مجاز را استعاره و اگر چیز دیگر باشد آن را مجاز

مرسل گویند پس مباحث علم بیان چهار است : مجاز و کنایه و تشبیه و استعاره —

و چون استعاره را از فروع تشبیه دانسته اند و گفته اند مباحث علم بیان سه است مجاز و کنایه

و تشبیه .





باب اوّل - در تشبیه

تعریف - تشبیه در لغت بمعنی مانند ساختن و در اصطلاح بیان آنست که بوسیله ادات مخصوص امری را در صفتی از اوصاف یا حالتی از حالات با امری دیگر شریک و انباز سازند مانند این جمله «اَلعِلمُ کَالنُّورِ فِی الهِدایَة» (دانش در راهنمائی مردم چون روشنی و فروغ است) که بوسیله «کاف» دانش را در صفت راهنمائی با روشنی و انباز ساخته ایم در این عبارت علم مشبه و نور مشبه به و هدایت وجه شباهت و کاف از ادات تشبیه است و این چهار امر را ارکان تشبیه مینامند در هر تشبیهی باید موجود باشد و اگر یکی از آنها نباشد تشبیه صورت نخواهد گرفت پس ارکان تشبیه چهارند مشبه و مشبه به که هر دو طرف تشبیه نامیده میشوند و وجه شبه و ادات تشبیه . علمای بیان تشبیه را باعتبار هر یک از این ارکان باقسام که ذیلا شرح داده میشود تقسیم کرده اند

تقسیم تشبیه باعتبار طرفین

تقسیم تشبیه بحسی و عقلی — دو طرف تشبیه ممکن است هر دو حسی یا هر دو عقلی یا یکی حسی و یکی عقلی باشد. مراد از حسی یا محسوس آن است که خودش یا مواد ترکیبش از حواس ظاهره (دیدن و چشیدن. شنیدن. بوئیدن. لمس کردن) ادراک شود مانند حریر و ورق در این جمله الورق کالحریر (ورق مانند از لطافت چون ابریشم است) که هر دو با چشم دیده میشوند و مانند اعلام یاقوت در این شعر:

وکأنّ محمرّ الشقیق اذا تصوّب او تصعّد — اعلام یاقوت نشرن علی رماح من زبرجد

(گویا شقایق سرخ رنگ هنگامی که خم و راست میشود علمهای یاقوتند که بر نیزه های زبرجد نصب شده باشند)

که علم یاقوت که بر نیزه زبرجد نصب شده باشد در وجود محقق نیست لیکن مواد آن که علم و یاقوت و نیزه و زبرجد باشند در خارج موجود و محسوسند.

مراد از عقلی یا معقول آنست که نه خود آن و نه مواد آن بحواس ظاهر ادراک نشود مانند جهل و موت در این عبارت الجهل کالموت (نادانی چون مرگ است) که هر دو بعقل ادراک میشود نه بحواس ظاهری و همچنین مانند انیاب اغوال (دندانهای غولان) در این شعر:

أیقتلنی والمشرفیّ مضاجعی — ومسنونة زرق کأنیاب أغوال

(آیا مرا میکشد در حالیکه شمشیر مشرفی و تیرهای برنده کبود رنگی که همچون نیش غولهاست همخوابه من است)



که نیش غول نه خودش نه موادش در خارج موجود و محسوس نیست و تنها امری است موهوم و قوه وهم آنرا اختراع کرده است.

پس بشرحی که گفته شد تشبیه باعتبار محسوس یا معقول بودن طرفین چهار قسم است. اول تشبیهی که هر دو طرفش حسی باشد مانند خدّه کالورد (گونه اش چون گل است). دوم آنکه هر دو طرفش عقلی باشد الضلال عن الحق کالعمی (گم شدن از راه حق چون کوری است). سوم آنکه مشبه عقلی و مشبه به حسی باشد مانند طبیب السوء کالموت (طبیب بد مانند مرگ است). چهارم آنکه مشبه عقلی و مشبه به حسی باشد مانند العلم کالنور (دانش مانند روشنائی و فروغ است).

امثله —

انما النفس کالزجاجة والعلم — سراج وحکمة الله زیت

(همانا روان آدمی چون شیشه است و دانش — چون چراغ است و حکمت الهی چون روغن است)

فاذا اشرقت فانک حیّ — واذا اظلمت فانک میت

(پس اگر روان روشن باشد تو زنده ای — و اگر تاریک باشد تو مرده ای)

الورد فی اعلی الغصون کانه — ملک تحفّ به سراة جنود

(گل در بالای شاخه ها گوئی — پادشاهی است که اشراف لشکریانش گرداگرد او گرفته اند)

فانظر الیه کزورق من فضة — قد اثقلته حمولة من عنبر

(نگاه کن بهلال که گوئی زورقی است از نقره — که بار عنبر آنرا سنگین بار کرده است)

العمر كالكأس تستحلى أوائله ... لكنها ربما مجت أواخره

زندگانی مردم مانند جام شربت است که اوائلش شیرین است ... لیکن ای بسا اواخرش ناخوش و کریه میشود

یدیر فی کفه مداما ... ألذ من غفلة الرقیب

دلبر در کفش دائما جام باده را ... که لذیذتر از غفلت رقیب است

کأنها إذ صفت ورقت ... شکوی محب الی حبیب

در صفا و لطافت گویا که ... شکایت عاشق است نزد معشوق

ووضع الندی فی موضع السیف بالعلی ... مضر کوضع السیف فی موضع الندی

بخشندگی در جایی که شمشیر باید بکار برده شود برای تحصیل بزرگی ... مضر است مانند بکار بردن شمشیر در جایگاه بخشش

بلاد اذا ما الصیف اقبل جنة ... ولکنها عند الشتاء جحیم

دیاری است که چون تابستان روی آورد بهشت است ... ولکن در زمستان دوزخ است

تقسیم تشبیه بمفرد و مرکب

طرفین تشبیه یا هر دو مفرد اند یا مرکب و یا مشبه به مفرد است و مشبه مرکب و یا بالعکس و مفرد ممکن است مقید باشد بصفت یا بمضاف الیه یا بمتعلق و در معنی آن در تشبیه ملحوظ است و ممکن است مطلق باشد یعنی قیدی نداشته باشد و اگر هم داشته باشد معنی آن در تشبیه ملحوظ نباشد و مقصود از مرکب در اینمقام آنست که مشبه یا مشبه به هیئتی باشد که از اجتماع چند چیز حاصل گردد مثل:

كأنَّ مثارَ النقعِ فوقَ رؤوسِنا — وأسيافَنا ليلٌ تهاوى كواكبُه

(گوئی برانگیخته شدن گرد و غبار بالای سر ما — و درخشیدن شمشیرهای ما شبی است که ستارگانش فرو میریزد)

مشبه هیئتی حاصله است که از بر آمدن شمشیرها در میان گرد و غبار جنگ حاصل میشود و مشبه به هیئتی است که از فرو ریختن ستارگان در شب تاریک بدید می‌آید. بنابر آنچه که گفته شد تشبیه چهار قسمت است اول تشبیه مفرد بمفرد و آن چهار گونه است بترتیب ذیل:

الف — آنکه هر دو مفرد مطلق باشند: وجهُه كالشمس (روی او چون خورشید است)

ب — هر دو مقید باشند: الساعي بلا طائلٍ كالراقمِ على الماء (کسیکه بیهوده بکوشد چون کسی است که روی آب رقم میزند)

ج — مشبه مفرد مقید و مشبه به مفرد مطلق باشد. العينُ الزرقاءُ كالسنانِ (چشم کبود چون سرنیزه است)

د — مشبه مفرد مطلق و مشبه به مفرد مقید باشد: الشمسُ كالمرآةِ في كفِّ الأشلِّ

(خورشید چون آینه است در دست شل)

دوم تشبیه مرکب بمرکب — و آن دو گونه است

الف — آنکه جدا کردن اجزاء تشبیه ممکن باشد یعنی بتوان اجزاء مشبه را از هم جدا کرد و هر جزئی را برابر جزئی گذاشت و در اینصورت گاهی تشبیه اجزاء بیکدیگر زیبا و پسندیده نیست مثل:

وكأنَّ أجرامَ النجومِ لوامعًا — دررٌ نُثِرنَ على بساطٍ أزرقِ

(گوئی اجرام ستارگان درخشنده — گوهرهای پراکنده بر فرش کبود پاشیده شده‌اند)

که مشبه هیئتی است که از درخشیدن ستارگان در وسط آسمان کبود و مشبه به هیئتی است که از برق زدن سنگهای قیمتی بر فرش کبود حاصل میشود. در این تشبیه نیز اگر بخواهیم اجزاء طرفین را بطور تساوی از هم جدا کنیم یعنی اگر بگوئیم آسمان همچنین فرش کبود و ستارگان چون گوهرها تشبیه ما خوب و زیبا نخواهد بود چه زیبائی در هیئت ترکیبی است و همچنین ممکن است تشبیه اجزاء بیکدیگر زیبا ولی غیر مقصود باشند:

كأنَّ سُهيلًا والنجومُ وراءَه — صفوفُ صلاةٍ قامَ فيها إمامُها

(گوئی ستاره سهیل و ستارگانی که در پی آنند صفوف نماز جماعت است که امام جماعت در جلوی آنان ایستاده است) —

در این تشبیه با اینکه میتوان اجزاء طرفین را از هم جدا کنیم و بگوئیم سهیل چون امام جماعت و ستارگان چون صفوف نمازند لیکن این تشبیه بکلی بی‌مزه است

ب — آنکه تفکیک اجزاء تشبیه بتساوی یعنی با تأدیه جزء در ازاء جزء ممکن نباشد مثل آیه

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ — (داستان منافقان که بزبان دارند بهم پیوسته و بدل برگشته روند چون کسی است که آتشی را افروزد و چون اطراف خود را از پرتو آتش روشن گرداند خداوند روشنی آنها را ببرد و در تاریکی‌ها بگذارد که دیگر نبینند)

که در این تشبیه افراد طرفین را که مرکب هستند بهم نمی‌توان جدا کرد.

سوم — تشبیه مفرد بمرکب — و آن بر دو گونه صورت گیرد.

الف — تشبیه مفرد مطلق بمرکب — مانند وكأنّ الشقيقَ حينَ تورّدا ظُلمةُ الصُّدغ في خُدودِ الغِيد. (دیگر شقایق هنگامی که ظاهر شود چون سیاهی زلفهایست در رخسار نازک اندام)

ب — تشبیه مفرد مقید بمرکب مانند:
المتردّدُ في أمرٍ كمن يريدُ أن يدخلَ محلّاً ولْيُقدِّمْ رِجلاً ويؤخّر أخرى (کسیکه در کاری مردد و متحیر است چون شخصی است که بخواهد بجائی داخل شود و پائی پیش نهد و پائی دیگر باز پس گذارد)

چهارم — تشبیه مرکب بمفرد — و آن نیز بدو گونه صورت بگیرد

الف — تشبیه مرکب بمفرد مطلق مانند:
البستها ايدي الصَّبا حُللاً مختلفةَ الالوانِ — فتجلّت لنا زاهرةً كأنّها قوسُ الرحمن
(دست نسیم آن چمن را آراست بجامه‌های رنگارنگ — که در جلوه گری چنانکه گوئی قوس و قزح است)

ب — تشبیه مرکب بمفرد مقید — مانند:
يا صاحبيَّ تقصّيا نظريكما — تريا وجوهَ الارضِ كيفَ تصوّرُ
(ای دو یار من آمده نگاه کنید — تا ببینید سطح زمین چگونه نقش بسته)

ترَيا نهاراً مشمساً قد شابَهُ زهرُ الرُّبى فكأنّما هو مقمرُ

در باب آنچه گذشت اگر از نوع تقسیمات را هم محسوب داریم انواع تشبیه از حیث افراد و ترکیب طرفین ده است

امثله برای تشبیه

فكم معنًى بديعٍ تحت لفظٍ ... هناك تزاوجٌ كلّ ازدواجِ

(چه بسیار معنی تازه زیر لفظ بدیع ... که با هم تزاوج کرده از همه کمال)

كراحٍ في زجاجٍ أو كروحٍ ... سرت في جسمِ معتدلِ المزاجِ

(مانند شراب در شیشه و یا جان ... در تنی که اعتدال مزاج دارد)

نحو كأنّ بنانها في خضرةِ النقش المزرّد

(در آن بنانی که سرانگشت آن او از سبزی نقش زره باف)

سمكٌ من البلّور في شبكٍ تكوّن من زبرجدِ

(از گویی ماهی بلورین است که در دامی از زبرجد ساخته است)

من يصنع الخير مع من ليس يعرفه ... كواقد الشمع في بيتٍ لعميانِ

(هر کس که نیکی کند به کسی که او را نشناسد ... مانند روشن کردن چراغ است در خانه کوران)

العلم في الصدر مثل الشمس في الفلك ... والعقل للمرء مثل التاج للملك

(دانش در سینه چون خورشید در چرخ ... و خرد برای آدمی چون افسر است برای پادشاه)

كأنّما النار في تلهّبها ... والفحم من فوقها يغطّيها

(دگرگونه آتش در میان زبانه‌ها است ... و زغال از روی آن را پوشیده باشد)

زنجيّةٌ شبّكت أناملها ... من فوق نارنجةٍ لتخفيها

(چون زن زنگی است که انگشتان خود را ... بالای نارنج مشبک ساخته باشد تا آن را پنهان کند)

كأنّ شعاع الشمس في كلّ غدوةٍ ... على ورق الأشجار أوّل طالع

(تابنده‌ای که پرتو خورشید در هر بامداد ... تخمین بر تابیده بر برگ درختان طلوع میکند)

دنانيرُ في كفّ الأشلّ يضمّها ... لقبضٍ فتهوي من فروج الأصابع

(چون سکه‌های در دست شل که بخواهد او بگیرد ... جمع کند تا بگیرد آنها را و از فرجه‌های انگشتان او بیرون رود)

تهتزّ في الكفّ من ضعفٍ ومن هرمٍ ... كأنّها قبسٌ في كفّ مقرورِ

(میلرزد در دست از شدت ضعف و پیری چنانکه گویی اخگری است در دست سرما زده)

والشمس من مشرقها قد بدت ... مشرقةً ليس لها حاجبُ

(خورشید که از شرق خود آشکار شد ... درخشان که او را حاجبی نیست)

كأنّها بوتقةٌ أُحميت ... يجول فيها ذهبٌ ذائبُ

(دیگری بوته‌ای است که داغ شده است ... و طلای گداخته در آن جولان میزند)

تقسیم تشبیه باعتبار تعدد طرفین

تشبیه از این حیث که هر دو طرف یا یک طرف آن متعدد باشد چهار قسمت:

ملفوف و مفروق و تسویه و جمع

تشبیه ملفوف آنست که طرفین آن متعدد باشند و مشبه ها را هر چند که هست پهلوی یکدیگر بیاورند و پس از آن مشبه به هر یک را به ترتیب بیاورند مانند

كَأَنَّ قُلُوبَ الطَّيْرِ رَطْباً وَيَابِساً ‏ لَدَى وَكْرِهَا الْعُنَّابُ وَالْحَشَفُ الْبَالِي

(دلهای پرندگان تر و خشک در نزد آشیانه او چون عناب و خرمای کهنه است)

تشبیه مفروق آنست که طرفین آن متعدد باشند و هر مشبه به بعد از مشبه خود ذکر شده باشد

النَّشْرُ مِسْكٌ وَالْوُجُوهُ دَنَا ‏ نِيرُ وَأَطْرَافُ الْأَكُفِّ عَنَمْ

(و بوی ایشان چون مشک است و رخسار ایشان چون دنانیر است و سر انگشت ایشان چون عنم است)

عنم نام درختیست قرمز که با آن دست‌ها را رنگ می‌کنند

تشبیه تسویه آنست که مشبه متعدد و مشبه به یکی باشد یعنی چند چیز را به یک چیز تشبیه کرده باشند مانند

صُدْغُ الْحَبِيبِ وَحَالِي كِلَاهُمَا كَاللَّيَالِي ‏ وَثَغْرُهُ فِي صَفَاءٍ وَأَدْمُعِي كَاللَّآلِي

(زلف حبیب و روزگار من هر دو چون شب است و دندان او و اشکهای من هر دو چون مروارید است)

چهارم تشبیه جمع و آن عکس تسویه است که مشبه یکی و مشبه به متعدد باشد یعنی یک چیز را به چند چیز تشبیه کنند مانند

كَأَنَّمَا يَبْسِمُ عَنْ لُؤْلُؤٍ ‏ مُنَضَّدٍ أَوْ بَرَدٍ أَوْ أَقَاحْ

(در تبسم دندانهایش چون مروارید رشته کشیده یا تگرگ یا گلهای بابونه است)

امثله ——

الخدُّ وردٌ والعذارُ رياضُ   والطرفُ ليلٌ والبياضُ نهارُ

(رخسار او گل سرخ است و عذار او چمن است   سیاهی چشم او شب است و سفیدی روز است)

لیلٌ وبدرٌ وغصنٌ   شعرٌ ووجهٌ وقدٌّ

(شب ماه چهارده شاخ درخت   موی او روی او بالای او)

خمرٌ ودرٌّ وورد   ریقٌ وثغرٌ وخدٌّ

(شراب مروارید گل سرخ   آب دهان او دندان او صورت او)

العمرُ والإنسانُ والدنیا هُم   كالظلِّ في الإقبالِ والإدبارِ

(زندگانی و آدمی و جهان پیر   در آمد و رفت چون سایه اند)

العمرُ مثلُ الضیفِ أو كالطیف   لیس لهُ إقامهٔ

(زندگی چون مهمان است یا چون   خیال است که آنرا پاینده گی نیست)

العیشُ نومٌ والمنیهُ یقظهٌ   والمرءُ بینهما خیالٌ سارِ

(زندگانی خواب و مرگ بیداری است   و آدمی در میان این دو حالت خیالیست روان)

بأبي حبیبٌ زارني متنكّراً   فبدا الوشاةُ لهُ فولّى مُعرضا

(پدرم فدای محبوبی باد که بطور ناشناسی بدیدنم آمد   پس سخن چینان آشکار شدند و او اعراض کرده برگشت)

فكأنني وكأنهُ وكأنما   أملٌ ونیلٌ حال دونهما القضا

(و گویا من و او و گویا   آرزوئی و کامیابی که قضا و قدر بین آنها حائل شده)

تقسیم تشبیه باعتبار وجه شبه

بطوری که در تعریف تشبیه اشاره شد شاعر یا نویسنده در تشبیه دو چیز را در صفت یا معنی مخصوص شرکت داده و قرار میدهد و این صفت یا حالت را وجه شبه مینامند مثلاً در این تشبیه خلیلٌ کالحاتم وجه شبه بخشندگی و کرم است . وجه شبه ممکن است وجه تحقیقی داشته باشد مانند : زیدٌ کالاسد و منیٌ کوه که شجاعت اولی و مقاومت دومی در هر دو وجه تحقیقی دارد و ممکن است تخییلی باشد مانند یا مَن لَهُ شعرٌ کلیلٍ اسودُ (دارای گیسوی که مانند چون بخت من سیاه دارد) که سیاهی در بخت تخییلی است .

و از احکام وجه شبه اینست که باید در مشبه به قوی‌تر باشد و اگر نه تشبیه معکوس خواهد شد تشبیه را باعتبار وجه شبه بچند نوع تقسیم کرده اند



تقسیم تشبیه از حیث وحدت و تعدد وجه شبه

وجه شبه یا واحد است یا متعدد و اگر واحد است یا حقیقی است یا غیر حقیقی پس وجه شبه از حیث وحدت و تعدد وجه شبه [illegible] قسم است اول واحد حقیقی و آن یا عقلی است یا حسی مانند آن محسوس باشد مانند وَجنته کالوَرد و امثال آن و در تشبیه عقلی است طرفین آن هر دو عقلی باشد مانند

مَثَلُ اهلِ بیتی مَثَلُ سفینةِ نوحٍ مَن رَکِبَها نجا و مَن تَخَلَّفَ عنها غَرِقَ

(مثل خانواده من چون کشتی نوح است که هر که در او سوار شد نجات می‌یابد و هر که از آن تخلف کند غرق میشود) "طرفین این بیت و سفینه نوح عقلی هستند"

یا هر دو مختلف مانند العلم کالحیاة است و یا تشبیه یکی حسی یکی عقلی مانند العلم کالنور که وجه شبه هدایت است .

و العنبر كالخلق الكريم (عنبر چون خلق کریم است) جرم واحد غیر حقیقی و آن هیئتی است
که از ترکیب چند چیز حاصل شده باشد و آن نیز دو قسم است یا حسی باشد مانند:

البدر في كبد السماء كدرهم ملقى على ديباجة زرقاء

(ماه در وسط آسمان چون درهمی است که بر دیبای کبود رنگ افکنده باشد)

یا عقلی باشد مانند: مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا

(مثل یهودیان که تورات را بر خود تحمیل کردند و از آن بهره نبردند چون الاغی است که بار کتاب باشد
بر او نهاده شده) و در این قسم هم ممکن است به گونه‌ای باشند یا متعدد و مختلف باشند بر دو جنس مانند

حكت لونا ولينا واعتدالا ولحظا قاتلا مثل الرماح

(شبیه است در رنگ و نرمی و راستی و نگاه کشنده به نیزه‌های کشنده مانا)

یا متعدد حسی باشد مانند:

طلق شديد البأس راحته كالبحر فيه النفع والضرر

(گشاده رو و سخت‌گیر است و کف او چون دریاست هم سود می‌رساند و هم ضرر دارد)

و مختلف باشد مانند:

لها البدر كأس وهي شمس يديرها هلال فكم يبدو اذا مزجت نجم

(او را ماه شب چهارده جام است و خود آن خورشیدی است که هلال گردش می‌دهد و چه بسا ستاره‌ها
پدیدار است از آن ظاهر می‌شوند)

باید دانست که تشبیه را هنگامی که وجه شبه واحد غیر حقیقی باشد تمثیل نیز گویند.

تقسیم تشبیه باعتبار ذکر و حذف وجه شبه

در تشبیهات گاهی وجه شبه مذکور گردد و تشبیه را در این صورت مفصل نامند مانند (

شبیهُ البدرِ حُسناً وضیاءً ومنالاً   وشبیهُ الغصنِ لیناً وقواماً واعتدالاً

(مانند ماه است در زیبائی و درخشندگی   و چون شاخه درخت است در نرمی و قوام و اعتدال)

و اگر وجه شبه ذکر نشده باشد تشبیه را مجمل مینامند . در تشبیهات شعرا و ادبا امثال تشبیه مجمل بیش از حد بسیار است و امثال آن در سابق گذشت .

تقسیم تشبیه باعتبار وضوح و خفاء وجه شبه

وجه شبه اگر واضح و روشن باشد بطوری که ذهن مخاطب در انتقال از مشبه به مشبه به بفکر و تأمل محتاج نباشد تشبیه را مبتذل و قریب مینامند مانند فلانٌ أقصرُ من العُطاس (فلانی از [illegible] تر است) . و اگر وجه شبه غرابتی داشته باشد و ذهن مخاطب در انتقال از مشبه به مشبه به بفکر و تأمل محتاج باشد تشبیه را غریب و بعید مینامند مانند الشمسُ کالمرآةِ فی کفِّ الاشلّ که وجه شبه هیئتی است که از گردی و درخشندگی و حرکت سریع و تموج نور حاصل میشود و دریافتن آن محتاج بتأمل است

ادات تشبیه

ادات تشبیه لفظی است که همانندی را میرساند مانند (ک) و کانّ و مثل و ... و کانّما و هر لفظی که معنی شباهت از آن مستفاد گردد از قبیل الفاظی که از ماده شباهت و مماثلت و محاکات مشتق شده مانند یُضاهی و یُحاکی و یُشابهُ و یُماثلُ . کاف و مثل و شبه را در اول مشبهٌ به و کانّ و شابهَ و مرادفات آنرا در اول مشبه میآورند مانند زیدٌ کالاسدِ یعنی زید مانند شیر است و مانند کأنّ زیداً اسدٌ و شابهَ زیدٌ اسداً باید دانست که کانّ وقتی معنی تشبیه را میرساند که خبرش جامد باشد مانند کأنّ علیّاً اسدٌ و اگر خبرش مشتق باشد معنی شک و تردید را میرساند نه تشبیه را مانند . کأنّ فاهمٌ (گویا تو فهمی)

مانند
کأنّکَ مِن کلّ النفوسِ مُرکّبٌ — فأنتَ الی کلّ النفوسِ حبیبُ
(گویا تو از تمام نفوس ترکیب شده‌ای — چه تمام نفوس ترا دوست میدارند)

گاهی بعضی ادات تشبیه فعل میآورند که دلالت بر تشبیه میکند بعضی از ادات تشبیه محسوب میشود و آنگونه افعال اگر معنی یقین باشد نوعی شباهت و اگر معنی شک و تردید باشد درجه شباهت را میرساند مانند : فلمّا رأوهُ عارضاً مُستقبلَ اودیتِهم قالوا هذا عارضٌ مُمطِرُنا (چون آنرا دیدند که ابر است [illegible] گفتند این ابری است که بر ما باران خواهد بارید) و مانند : اذا رأیتَهم حَسِبتَهم لؤلؤاً منثوراً (هرگاه آنها را ببینی گمان میکنی مروارید پراکنده‌اند)

تقسیم تشبیه باعتبار ادات

تشبیه باعتبار ادات دو قسمت است تشبیه مرسل است که ادات آن ذکر شده باشد
است هو کالبحر کرماً (چون دریاست در بخشندگی) تشبیه مؤکد است که ادات آن
ذکر نشده است هو بحرٌ فی الکرم (او در بخشش دریاست) و در تشبیه
مؤکد مشبه را بمشبه به اضافه کرده است والریحُ تعبثُ بالغصون وقد جری ذهبُ
الأصیل علی لجینِ الماء (باد با شاخه‌ها بازی میکند و در وقتیکه طلای شامگاهان بر
نقره فام آب جاری است) تشبیه — هرگاه ادات تشبیه و وجه شبه هر دو محذوف باشد
تشبیه را بلیغ مینامند است.

فاقضوا مآربکم عجالاً إنّما ... أعمارکم سفرٌ من الأسفار
(حاجتهای خود را زودتر انجام دهید ... زیرا که عمرهای شما سفری از سفرهاست)

فوائد تشبیه

غرض و مقصودی که متکلم از تشبیه دارد غایت تشبیه گویند و فواید تشبیه در غالب موارد به مشبه عاید میشود
و آن فواید بقرار ذیل است

۱ – بیان حال مشبه مانند :

اذا قامت لحاجتها تثنّت   كأنّ عظامها من خيزران

(هر وقت برای کاری برخیزد خم میشود   چنانچه گوئی استخوانهایش از خیزران است)

که مقصود شاعر بیان حال (نرمی) اندام اوست .

۲ – بیان امکان مشبه و آن در وقتی است که نسبت دهند به مشبه حالتی را که امری
که در نظر عجیب و غیر ممکن آید در این وقت بوسیله تشبیه امکان آن را به ثبوت رسانند مانند

ولحظها إن نظرت وإن هي أعرضت   وقع السهام ونزعهن أليم

(و نگاه کردن او اگر روی برگرداند   که نشستن تیر و کشیدن تیر هر دو دردناک است)

شاعر در این بیت خواسته است محبوب خود این حالت را ثابت کند که لطف و قهر او هر دو یکسان
دردناک است و چون این حالت ظاهراً غیر ممکن مینماید بوسیله تشبیه تیر که نشستن و کشیدن آن
هر دو دردناک است امکان این حالت را به ثبوت رسانیده .   ۳ – بیان مقدار حالت است که در صفتی که برای
مشبه ثابت میکنند در چه درجه از شدت و ضعف است که بسیار دیده است شتر سیاه را برای بیان
درجه سیاهی آن تشبیه کرده‌اند مانند پر غراب است و مانند این بیت .

فيها اثنتان وأربعون حلوبة   سوداً كخافية الغراب الأسحم

(در آن چهل و دو شتر شیر ده است   که سیاهند مانند پر کلاغ سیاه)

و در این فرود آن مقدار سیاهی شتران آنها را بپر زاغ تشبیه کرده است .

۴ – تأکید و تقریر حالت مشبه بنفس سامع حالتی را که برای مشبه ثابت کرده‌اند از تقویت
و تحکیم آن امکان ندارد مانند   إنّ القلوب إذا تنافر ودّها

مثل الزجاجة كسرها لا يُجبر   (دلها وقتی که دوستی شان به دشمنی
مانند شیشه است که شکستگی آن ترمیم نمیشود) که شاعر دلها را بشکستن شیشه تشبیه کرده تا حالت شکستگی
آنها را برای شنونده بخوبی اثبات کرده باشد   ۵ – امکان وقوع مشبه و آن در جائی است
که حکم شود امری غریب باشد که مردم در قبول آن تردید دارند که در این وقت بوسیله تشبیه ثابت میکنند
که وقوع آن ممکن است مانند   فإن تفق الأنام وأنت منهم

فإنّ المسك بعض دم الغزال   (اگر بر مردم تفوق جستی با آنکه از آنها هستی
عجب نیست   زیرا که مشک هم پاره‌ای از خون آهو است)

که در این بیت شاعر خواسته بگوید که ممدوح من با آنکه از مردم است لیکن بر آنها برتری دارد که نوع دیگری
و چون وقوع این امری غریب بنظر میآید بوسیله تشبیه بمشک امکان آنرا بیان میکند :

۶ – مدح مشبه مانند :

كأنك شمس والملوك كواكب   إذا طلعت لم يبد منهن كوكب

(گوئی تو خورشیدی و سایر پادشاهان ستارگانند   که وقتی که خورشید طلوع کند ستارگان از نظر پنهان میشوند)

۷ – ذم مشبه مانند

وإذا أشار محدّثاً فكأنه   قرد يقهقه أو عجوز تلطم

(و وقتی که در حال سخن گفتن اشاره میکند تو میپنداری   که بوزینه است که قهقهه میزند یا پیرزنی است که لطمه میزند)

۸ـ مـ [illegible] :

أنظر إليه كزورق من فضة — قد أثقلته حمولة من عنبر

(بنگر به ماه که چون زورقی است از نقره — که بار او را محموله عنبر سنگین کرده است)

باید دانست که گاهی تشبیه را معکوس می‌کنند یعنی مشبه را مشبه به و مشبه به را مشبه می‌سازند و ادعا می‌کنند که چنین نمایانند که مشبه در وجه شبه کاملتر از مشبه به است که اینگونه تشبیه را تشبیه مقلوب گویند و غایت آن ... مثل بگوئیم جسم کسی را از جهت جلال مانند نسیم و تجلی مانند نسیم روی او چون ... است ... چنانکه شاعر گوید :

وبدا الصباح كأن غرته — وجه الخليفة حين يمتدح

(بامداد آشکار شد چنانکه گوئی سفیدی او — چون روی خلیفه است هنگامی که مدح او را کنند)

که بامداد را در روی خلیفه تشبیه کرده یعنی گمان کرده روی او در روشنی کاملتر از بامداد است

تقسیم تشبیه باعتبار غرض

تشبیه باعتبار غرض و مقصود بر دو قسم است: مقبول و مردود. تشبیه مقبول آنست که غرض متکلم از آن معلوم گردد و مردود آنست که چنین نباشد. و آن در صورتی است که مشبه به در وجه شبه کاملتر از مشبه نباشد

امثله برای تشبیه

كأنّ مَلاكَ أبي وائل / معاودة القمر الآفل

دو نگر که ... ابر داش / چون باز گشت ماه غروب کرده است)



ومستقر على كرسيه تعب / روحي الفداء له من منصب نصب

رأيته سحراً يقلي زلابيةً / في رقة القشر والتجويف كالقصب

كأنما زيته المغلي حين بدا / كالكيمياء التي قالوا ولم تصب

يلقي العجين لجيناً من أنامله / فيستحيل شبابيكاً من الذهب

و شخصی که بر کرسی نشسته و خسته بود / ای جان من فدای ... خسته و ...

در وقت سحرگاه دیدم که زلابیه می‌پخت / که روغن ... چون ...

در نازکی پوستش و تکویر نظر رسید / چون کیمیائیست که ... داده

زیرا ... که چون نقره بود / از انگشت آن خمیر ... شبابیک ...)



ترى أنجمَ الجوزاء والنجمَ فوقها / كباسط كفّيه ليقطف عنقودا

در ... ستارگان جوزا در حالی که ... بر ... است / چون ... که دست ... دراز)

سکه ... انگور ...

قد كان يحكيك صوب الغيث منسكبا / لو كان طلق المحيا يمطر الذهبا

... باران / اگر ... گشاده روئی ... باران ...)

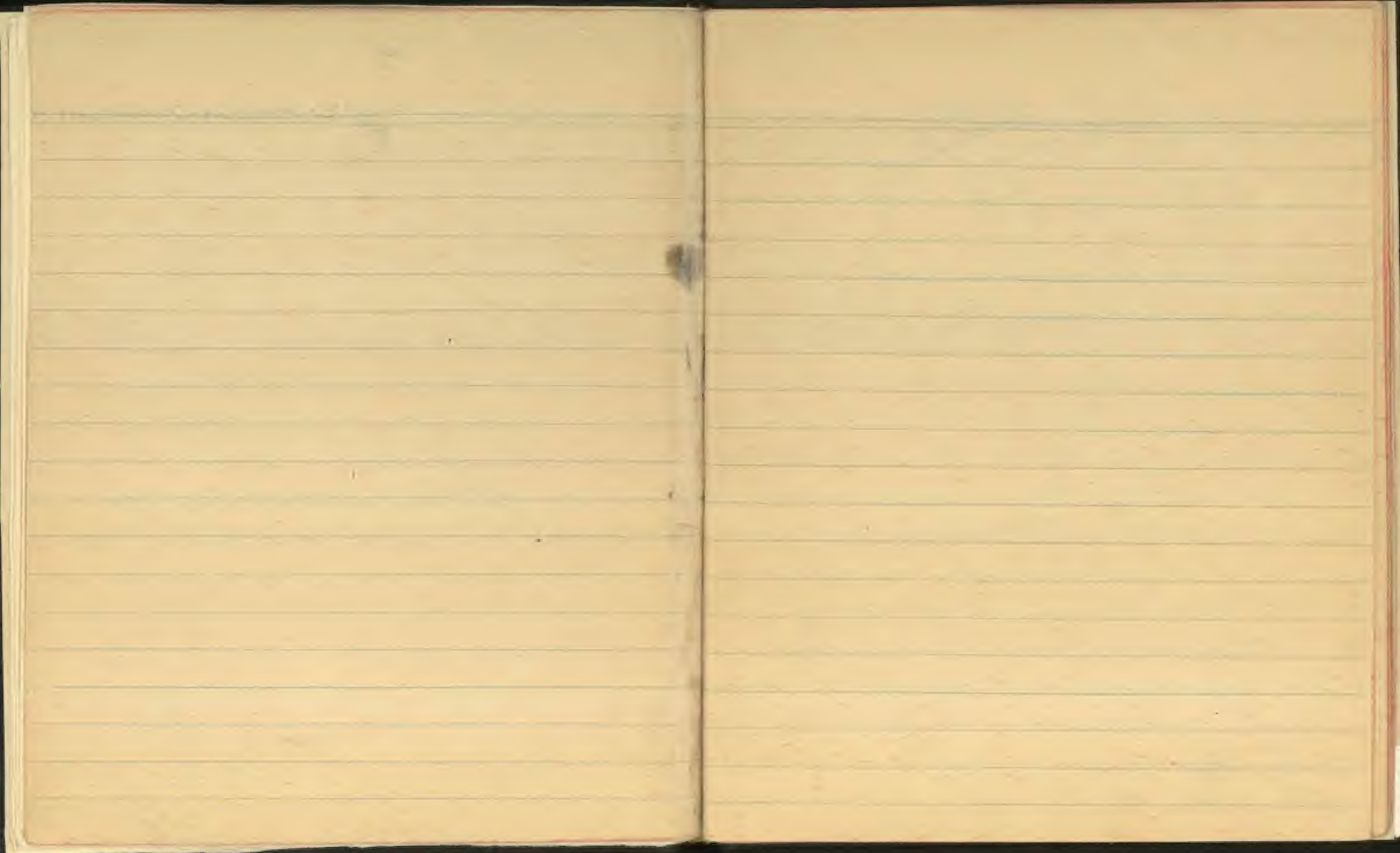
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ایه انامسی ثانی وانار باثر و اهر و ایه انا وطن خیر جالا

ایران من — بابا نان آب داد

ایران وطن عزیز ما است ایران را دوست میداریم بابا نان خوب گفت
درخت انار گل زرد دارد باد وزید و شد × [illegible] [illegible] [illegible] ماهی
یک باد در راه است برو [illegible] امروز [illegible] است باغ و درخت [illegible] دارد
جواد از آب ماهی گرفت یک یک از در بیرون برو و [illegible]
باید خوب یاد گرفت × بهرام صبح زود از خانه بیرون میرود از
پشت بام [illegible] باشد [illegible] بیشتر از من [illegible] دشمن [illegible]
است [illegible] [illegible] است خانه کوچه [illegible]
خانه [illegible] کوچه [illegible] است [illegible] جمشید [illegible] ما است [illegible]
[illegible] ایستاده

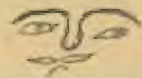
















[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

۱ — مُثار: بضم اول صیغه اسم مفعول است یعنی مرتفع، برانگیخته. نقع: غبار.

تهاوی: صیغه مضارع از باب تفاعل در اصل تتهاوی بود تاء اول تخفیف افتاده است یعنی تساقط. تهاوی القوم: ای تساقط بعضهم مع بعض.

شاهد در مرکب بودن طرفین تشبیه است. مثال از فارسی انوری گوید:

فروهشته بر گردن او جعد چنانکه دم اندر رگ گلو تاخته بهم بر چو منقار بر بوده قرار

چو ناری لب بر گرد و گلنار ارزقی گوید: چهره دلبر چو اندر عکس او پیدا شود

راست پنداری پری در شاخ مرجان شد نهان. نظامی گوید:

چو بر فرق آب می آمد حباب از دست فلک بر ماه مروارید می بست

بیت از نظامی بوده است.

۲ — مثال از نظم فارسی عبدالواسع جبلی گوید: زلفین تو قیرست برآمیخته از عاج رخسار تو شیرست برآمیخته با می

مقصود تشبیه رخسار است به شیر آمیخته بشراب وجه شبه امتزاج سرخی با سفیدی است.

۳ — وکان اجرام النجوم ... بیت از ابوطالب رقی است. مثال از شعر فارسی انوری گوید:

رشک نرگس او می‌خورد بر نفس چنانکه ریخته بر سبزه دانه‌های گهر

[illegible] عشق

[illegible] تو   که [illegible]

[illegible]   [illegible]

[illegible]

۱ — کان بسیط . . . مثال از شعر پارسی انوری گوید :

نبات نیز این گرد قطب جهان / که گرد حصه پرورده گر هر چشم
بر آن مثال همی تافت ماه و کوکبان / که در بنفشه‌زار شکوفه برکشیده مشت عبیر
ربیع کوه تا بسیط آب پر سبزه / چنانکه در قدح لاجورد بهشت درر

۲ — و کان الشقیق . . . مثال از شعر پارسی ترجمه :

در دشت چو لاله نشاند در بهار / زلف مشکین است بر رخسار یار

يا صاحبيَّ تقصَّيا نظرَيكما / تريا وجوهَ الأرضِ كيف تصوَّرُ
تريا نهاراً مشمساً قد شابهُ / زهرُ الرُّبى فكأنما هو مقمرُ

زهر : مصدر بمعنی حسن و رونق . رُبی جمع رُبوه : تپه .
بیت از ابوتمام طائی است و شاید زهر بضم اول جمع ازهر بمعنی شکوفه باشد .

مثال از نظم پارسی : نگر بسرخ انگبین بکن چو زیبا رخ شاهدان خشن .

۱ — وکان مجرٌ . . . مثال از شعر فارسی:

صبح را نگر پس پرده‌ی جهان اندر است — که پس نشین تذروی ببندین [illegible]

تذروی سپید و طوقش لاجورد ... خیال است و از آنجا که غنچه [illegible] وجود دارد

این بیت انوری مناسب‌تر است: ساقیا بر باده رنگین چنان آمیختم — که میان آب رنگین بر فروزی آذری

آتش میان آب اوج خیال شاعر است .

۲ — مسترق: وی لحیتی ضمیر مستتر است که برمی‌گردد به [illegible] که محذوف است از آخر [illegible] بیت اول

چنین است: یغط غطیط البکر شدّ خناقه لیقتلنی والمرء لیس بقتال . مسترق: موجب است

بشرف [illegible] از دلالت [illegible] در جواب [illegible]

مضاجع بصیغه اسم فاعل یا مجرد . مشوبة: اسم فاعل از [illegible] نیزه کردن [illegible]

وسن الرمح: رکب فیه سنان [illegible] . انیاب جمع ناب: دندان [illegible]

مثال از فارسی: به دست اندرون خنجر آبدار — چو دندان خوردن مردم شکار

اژدها — راست گویی چون فرود آید تیغ کوه [illegible] — که [illegible] فرود آید [illegible]

۴ تسمیه کل باسم جزء: اذ جعلت العیون فی المدینه یعنی

جاسوسان را به شهر فرستادم . [illegible] جزء است و قرینه‌ی استقامه .

شعر از نظم عربی: هر آنکس [illegible] — هر که [illegible] دیده [illegible]

٥— اقرام : طلع الضوء : ای الشمس . مصدر اقرام است .

ناپدید شو : ابر ناپدید شدن : ابر ... شو ... : فرجعوا الی انفسهم : ای

الی ارائهم . . ابر بمعنی شو ... : شربنا الحمیاء : ای الخمر در ... بمعنی ...

ذات و دوری ... که ... قرب ... آن است .

٦— آلیت : فاتوا به علی اعین الناس : ای ع نظرهم جو ... جمع ... است

شد .

٧— تیری ... بسکه درگذشته ... است : واتوا الیتامی اموالهم

ای آنکه ... یتیم بودند .

۸ — تپه هشت رودکن : الی ادالی اعصر حجراً . مراداز خمر تیره
انگور است که بعد از آن شراب شود .

۹ — تپه تل باکون : بند مطلع با دیگه ای اهی دیر فانیتی
لهم .

ماش در نظر داریم : بعضی بر سر گوش آنچه در چه نسبت دالش بر سر آن‌ها .
در چه بر خانه‌ات . بین قدرای نفس
و در مقابل است جاری شد ان شهر و صیر ایت
.

مثال عربی : ففی رحمة الله هم فیها خالدون .

مقصود بهشت است که محل رحمت است .

مثال از نظم فارسی : از دیده اگر رفتی در دل همراهی چون رحمت حق بودی

در رحمت حق آیی :

(استعاره باعتبار ذکر طرفین)

استعاره یا تصریحیه است یا تخییلیه . اگر در کلام تنها لفظ مشبه به ذکر شود استعاره را تصریحیه گویند

مانند :

فأمطرت لؤلؤاً من نرجس وسقت   ورداً وعضّت على العناب من برد

مثال در نظم پارسی :

لؤلؤ از نرگس فرو بارید و گل را آب داد   وز تگرگ روح پرور مالش عناب داد

و اگر مشبه ذکر شود و مشبه به حذف شود یا ذکر لازم آن استعاره تخییلیه است . مانند این بیت :

و اذا المنیة انشبت اظفارها   الفیت کل تمیمة لا تنفع

مرگ را بحیوان درنده تشبیه کرده و مشبه به که حیوان باشد انداخته و از لوازم آن ناخن را ذکر کرده است .

مثال در فارسی

چون گذشت لعلی شکرین   گوهر چینه لؤلؤ یاسمین

استعاره باعتبار لفظ مستعار

استعاره باعتبار لفظ منقسم میشود باصلیه و تبعیه :

۱- اصلیه : آنست که مستعار منه اسم جنس یا اسم معنی باشد مانند اسد برای شجاع و قتل برای ضرب شدید :

مثال از انوری گوید

فرو گسسته نقاب عنبرین بینی	فرو شکسته کجو تاب نیمه شکر
ای گرفته جوال عقیق دریا قرشته	هر شکفته لبقه و غنچه در دو مه

۲- تبعیه : آنست که لفظ مستعار فعل یا شبه فعل یا مشتق یا حرف باشد و علت تبعیه بودن آنست که مبنای استعاره بر موصوف است و فعل و مشتق و حروف صلاحیت آن را ندارد زیرا برای موصوف حقایق ثابت امور مقرره ثابته صلاحیت دارد و دلالت فعل و مشتق تغییر پذیر است

جسم تعلیمی عرضی است که عارض جسم طبیعی شود و دارای ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق [illegible]
بخلاف سطح که دارای ابعاد طول و عرض است ~~و خط دارای ابعاد است تنها در طول~~
و خط که نهایت سطح است و دارای یک بعد است تنها در طول و نقطه که نهایت
خط است بهره ای از ابعاد ندارد نه در طول و نه در عرض و نه در عمق .

ابعاد تعلیمی نامیده است و در اصطلاح عبارت از کمیت صورت جسمیه .

صورت عبارت از جوهری است حال در جوهر دیگر که محل اوست و بعبارت اخری
جوهری است که بحکم فعلیت شیء با او بالفعل باشد مانند نطفه که انسان بالقوه است
و صورت عبارت از جوهری که فعلیت شیء به او باشد [illegible] صورت نامیه و ناطقه

چهارم وجه تقسیم جوهر به پنج قسم این است که جوهر یا مجرد است و یا غیر مجرد و مجرد یا به بدن
تعلق تدبیری دارد و یا ندارد قسم اول که مجرد است و تعلق به بدن ندارد را عقل نامند و قسم دوم
که دارای تجرد است و متعلق بجسم است را نفس نامند و آن جوهر که مجرد نیست یا مرکب است
یا بسیط [illegible] اگر مرکب است جسم نامند [illegible] مرکب از هیولی و صورت است) و اگر
بسیط است یا محل است یا حال . اگر محل است هیولی و اگر حال است صورت
نامیده میشود .

تعریف بیان

۱ - دلالت در بیان. الفاظ هستند که در برابر معانی وضع شده‌اند و هر گاه لفظ [illegible] معنی را [illegible] آن را [illegible] گویند.

۱ - لفظ به طریق [سه] دلالت میکند :

ا - بطریق مطابقه و آن اینست که بر تمام معنی موضوع له دلالت کند مانند آفتاب بمعنی کره درخشنده [illegible] ؛ درخت بمعنی جسم [illegible] دارای ریشه، ساقه، شاخه؛ حیوان بمعنی [illegible].

ب - بطریق تضمن و آن اینست که بر جزئی از اجزاء موضوع له دلالت کند مانند دلالت : درخت، ساعت، دست [illegible] بر : شاخه درخت، انگشت [illegible] (مانند [illegible] درخت شکسته، ساعت چه [illegible] دست [illegible] را [illegible])

ج - بطریق التزام و آن اینست که لفظ بر چیزی دلالت کند که خارج از ما وضع له ولی لازمه ذهنی آن باشد مانند دلالت آفتاب، آب، آتش بر : نور آفتاب، [illegible] (آفتاب [illegible] آب آتش [illegible])

۳ - دلالت الفاظ بر معانی بطریق مطابقه در وضوح یکسان است چنانکه هر یک از الفاظ ستاره، اختر، نجم و کوکب دلالت بر جرم [illegible] هیچکدام [illegible] معنی اوضح از دیگری نیست.

۴ - دلالت الفاظ بر معانی بطریق تضمن و التزام متفاوت است یعنی ممکن است [illegible] معنی مطلوب اوضح از [illegible] باشد مثلا هر یک از کلمات [illegible] آب، آتش [illegible] در وضوح دلالت متفاوتند.

۵ - [illegible]

و التزام در معنی [illegible] ترکیب [illegible] در وضوح دلالت متفاوت باشند [illegible] مطابق اصول قواعد علم بیان.

۶ - علم بیان مجموع اصول و قواعدی است که طریق ادا نمودن یک معنی را با [illegible] ترکیبات متعدد [illegible] در وضوح دلالت متفاوت باشند [illegible]

«مباحث»

۷ - [illegible] در علم بیان از الفاظی بحث میشود که [illegible] دلالت [illegible] از دو قسم خارج نیست یا قرینه‌ای در کلام موجود است که معنی موضوع له اراده نشده [illegible] یا قرینه‌ای موجود نیست [illegible] معنی موضوع له [illegible] اراده کرد قسم اول [illegible]

۸ - [illegible] معنی اصلی (حقیقی) [illegible] علاقه [illegible] مشابهت [illegible] تشبیه [illegible] استعاره [illegible]

۹ - [illegible] در علم بیان از تشبیه [illegible] مجاز [illegible] علم بیان [illegible] : تشبیه، مجاز، کنایه.

«تشبیه»

۱۰ - تشبیه [illegible] دو چیز [illegible]

۱۱ - [illegible]

مشبه و مشبه به طرفین تشبیه ... و وجه شبه ... تشبیه ... طرفین تشبیه

۱۲ - طرفین تشبیه ممکن است هر دو از محسوسات باشند مانند ... [illegible]

... [illegible] ...

... ممکن است هر دو از معقولات باشند ... [illegible] ...

... [illegible] ... ممکن است مشبه حسی و مشبه به عقلی ... [illegible]

... [illegible] ... [1]

۱۳ - مراد از محسوس یا حسی آن است که خود آن یا اجزاء مرکبهٔ آن یکی از حواس ظاهره ... درک شود و معقول یا عقلی آن است که ...

آن را درک ... حواس ظاهره ... [illegible]

... [illegible] ...

حسی است زیرا اجزای آن ز آب و آتش ... [illegible]

چون آب ... [illegible] ... [2]

... [illegible] ...

... [illegible] ... مشبه به عقلی است زیرا ... [illegible]

... [illegible] ... است

۱۴ - ... [illegible] ... [3]

... [illegible] ...

... [illegible] ... [4]

(۱) ... [illegible]

(۲) ... [illegible]

(۳) ... [illegible]

(۴) ... [illegible]

۱۵ - وجه شبه ... تحقیقی ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... [1]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

۱۶ - وجه شبه گاهی یک چیز است گاهی چند چیز ... یک چیز است ... واحد

حقیقی است ... واحد ... مرکب از چند چیز ... وجه شبه واحد ... است

... [illegible] ... [2]

... [illegible] ... [3]

... [illegible] ...



... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

(۱) ... [illegible]

(۲) ... [illegible]

(۳) ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

۱۷ - ادات تشبیه کلماتی است که برای افاده معنی مشابهت آورده اند از قبیل: چون، چو، چنانکه، مانند، بسان، همچون، [illegible] گوئی، گویی، همانا، [illegible]

۱۸ - مقصود [illegible] از تشبیه [illegible] تشبیه [illegible]

[illegible] تشبیه چند چیز است:

(الف) بیان [illegible] مشبه [illegible] مانند:

گر [illegible] کامد [illegible]   [illegible]

(ب) [illegible] مانند: [illegible]   [illegible]

(ج) - [illegible] مشبه چون: [illegible] [2] [illegible] مانند:

دل [illegible]   [illegible] [3]

چون [illegible] آتش [illegible]   [illegible]

(د) [illegible] مشبه مانند: [illegible] [4] [illegible] تقبیح مشبه مانند: [illegible] [5] [illegible]

[illegible] مشبه [illegible] مانند: آتش [illegible]   [illegible]

[illegible]

---

(۱) [illegible]   [illegible]

(۲) [illegible]   [illegible]

(۳) [illegible]   [illegible]

(۴) [illegible]   [illegible]

(۵) [illegible]   [illegible]

۱۹ - [illegible] تشبیه [illegible] مانند:

[illegible]   [illegible] مانند:

[illegible]   [illegible] [1]

۲۰ - تشبیه [illegible] طرفین [illegible] قسم است: (الف) تشبیه [illegible] مانند: [illegible] [2] [illegible] [3] [illegible] - (ب) تشبیه مرکب [illegible] مرکب آن است که [illegible] مانند:

[illegible]   [illegible] [3]

سوم - تشبیه مفرد به مرکب مانند: [illegible] [4] چهارم - تشبیه مرکب به مفرد: [illegible]

[illegible]   [illegible]

---

(۱) چون [illegible]   [illegible]

(۲) [illegible] چون [illegible] آب داده   [illegible] چون [illegible] آب داده [illegible]

(۳) [illegible]   [illegible]

(۳) [illegible]   [illegible]

الف: [illegible] چون [illegible]   [illegible]

(۳) [illegible]   [illegible]

(۴) [illegible]   [illegible]

(۴) [illegible]   [illegible]

[illegible] تشبیه مفرد به مرکب [illegible] تشبیه [illegible]

۲۱ ـ تشبیه به اعتبار تعدد و افراد طرفین نیز چهار قسم است: اول تشبیه ملفوف و آن چنان است که چند مشبه گفته [illegible] مشبه‌به‌های آنها را در ترتیب مانند:(۱) کمان و تیر و تیغ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم تشبیه مفروق که چند مشبه و مشبه‌به را پشت سر هم آورده باشند:(۲) [illegible] [illegible] [illegible] سوم تشبیه تسویه و آن چنان است که برای چند مشبه یک مشبه‌به آورده باشند: روز من و موی او هر دو سیاه است(۳) چهارم تشبیه جمع و آن چنان است که برای یک مشبه چند مشبه‌به آورده باشند:(۴) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲۲ ـ تشبیه به اعتبار وجه شبه بر دو قسم است: اول تشبیه تمثیل و آن چنان است که وجه شبه آن منتزع از چند چیز باشد:(۵) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم غیر تمثیل که وجه شبه از چند چیز انتزاع نشده باشد.(۶)

۲۳ ـ و نیز تشبیه به اعتبار وجه شبه دو قسم است اول تشبیه مفصل و آن آنست که وجه شبه آن لفظاً صراحةً ذکر شده باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم تشبیه مجمل و آن آنست که وجه شبه آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲۴ ـ و نیز تشبیه به اعتبار وجه شبه دو قسم است اول قریب یا مبتذل و آن آنست که وجه شبه آن ظاهر و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دوم بعید یا غریب و آن آنست که وجه شبه آن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تشبیه هر چه غریب‌تر و بعیدتر باشد بلیغ‌تر است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

---

(۱) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۲) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۳) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۴) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۵) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۶) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

---

(۱) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۲) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۳) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۴) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۵) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

(۶) [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۲۵ - تشبیه به اعتبار ادات دو قسم است : اول مؤکد و آن آنست که ادات تشبیه حذف شده باشد مانند : مرا آفتاب زرافشان چو بر سر آید از کوه [illegible] شرق کف ساقی و دهان مغرب لب یار ماست - و تشبیه مؤکد گاهی مشبه با مشبه به اضافه می‌شود و گاهی مشبه به با مشبه مانند لب لعل و کمند زلف (۱) دوم تشبیه مرسل و آن آنست که ادات تشبیه ذکر شده باشد مانند مثالهای گذشته .

۲۶ - تشبیه به اعتبار غرض به مقبول است و مردود . مقبول آنست که غرض متکلم را کاملاً برساند و این وقتی صورت میگیرد که مشبه به در وجه شبه مشهورتر و کاملتر از مشبه باشد و مردود عکس آن است .

(تبصره - تا اینجا که نوشته شد جزوه مباحث تشبیه بود و لذا این جزوه را [illegible] تشبیه نام دادم)

« مجاز »

دوم از مباحث علم بیان بحث مجاز است و چون تعریف مجاز در تعریف حقیقت است لذا لازم است اول حقیقت را تعریف کنیم تا تعریف مجاز روشن شود :

حقیقت - در لغت بمعنی ثابت است و در اصطلاح کلمه ایست که در معنی اصلی خود (در عرف) (۲) بر حسب اصطلاح مخاطب استعمال شود (۳) و وضع تعیین لفظ است برای معنی بطوریکه دلالت کند (۴)

مجاز - مجاز در لغت بمعنی گذشتن است و در اصطلاح مجاز عبارت از کلمه ایست

---

(۱) [illegible] گرفته [illegible] لاله [illegible] گرفته زردی [illegible]

(۲) بعضی از قدما مانند سلیمان بن عباد صیمری و [illegible] معتقدند که [illegible] دلالت الفاظ ذاتی است یعنی در میان لفظ و معنی اصلی یک مناسبت طبیعیه وجود دارد و در حسب اختصاص لفظ را بر آن معنی گردانیده اگر محققین این قول را باطل دانسته اند [illegible] معروف است و شرح آن محتاج تفصیل

(۳) قید مخاطب برای خارج کردن مجاز است زیرا در دلالت لفظ بر معنی مجازی واسطه قرینه است نه خود لفظ . (۴) مجاز دو قسم است مفرد و مرکب ، مجاز مرکب [illegible]

که بنا بعلاقه ای در غیر معنی اصلی لغوی و در معنی دیگر استعمال شود بشرط اینکه قرینه در کلام باشد که [illegible] مانع از اراده معنی حقیقی شود بین معنی اصلی و معنی مجازی لازم است (علاقه) است .

تقسیم مجاز - چون واضع الفاظ یا [illegible] یا واضع لغت است یا شارع یا اهل اصطلاح خاص یا عامه [illegible] بر حسب اینها مجاز چهار قسم است :

(اول) لغوی مانند لفظ شیر در معنی اصلی آن حیوان درنده معروف و در معنی مجازی آن مرد شجاع است

(دوم) شرعی مانند صلوة که در شرع بمعنی عبادت مخصوص حقیقت شرعیه است و بمعنی لغت دعا مجاز شرعی است .

(سوم) عرفی خاص مانند لفظ فعل که در اصطلاح نحویان حقیقت [illegible] و در کلمه که دلالت کند بر وقوع معنی در یکی از ازمنه ثلاثه مجاز است [illegible]

(چهارم) عرفی عام مانند دابه که [illegible] حقیقت عرف عام است و بمعنی مطلق رونده مجاز .

موضوع بحث در علم بیان مجاز لغوی است و چنانکه در تعریف مجاز گفتیم در میان معنی اصلی و معنی مجازی مناسبت و علاقه باید باشد والا استعمال لفظ در یکی [illegible] غلط خواهد بود و آن علاقه اگر مشابهت باشد لفظ را استعاره نامند و اگر غیر مشابهت باشد مجاز مرسل است .

انواع علاقه - باید دانست که بهر علاقه [illegible] نمیتوان لفظ را در غیر معنی اصلی استعمال کرد بلکه باید نوع آن علاقه معتبر باشد یعنی اهل زبان در کلام [illegible] شود . اینست که گفته اند مجاز موضوع است بوضع نوعی [illegible] انواع علاقه معتبره مجاز مرسل بسیار است [illegible] مشهور [illegible] ذیلاً [illegible] :

آ - علاقه سببیت (۱) یعنی اطلاق لفظ سبب بر مسبب [illegible]

---

(۱) در [illegible] [illegible]

۲ - علاقهٔ مسببیت مانند [illegible] بعد از انقلاب [illegible] [1]

۳ - علاقهٔ کلیت یعنی اطلاق لفظ کل بر جزء، مانند اطلاق لفظ [illegible] بر [illegible] [2]

۴ - علاقهٔ جزئیت یعنی استعمال لفظ جزء در معنی کل مانند: گردنم زیر بار منت اوست [3]

۵ - علاقهٔ زمانی یعنی چیزی را به نام آنچه که بوده یا خواهد شد بخوانند و آن را به اعتبار ما کان و اعتبار ما یکون گویند مانند اطلاق لفظ [illegible] و [illegible]

[illegible] مثل: [illegible]

اطلاق لفظ [illegible] مثل: [illegible] [4]

۶ - علاقهٔ ظرفیت و حال و محل یعنی اطلاق لفظ ظرف بر مظروف مانند: [illegible]

[illegible] [5]

۷ - علاقهٔ آلیت یعنی نامیدن چیزی به نام آلت آن مانند گوش و زبان یعنی شنیدن و سخن گفتن: [illegible] [6]

۸ - علاقهٔ اشتقاق مانند خلق خدا یعنی مخلوق خدا.

---

(۱) [illegible]

(۲) [illegible]

(۳) [illegible]

(۴) - [illegible]

(۵) - [illegible]

(۶) - [illegible]

(۷) - [illegible]

(۸) - [illegible]

[illegible]

« استعاره »

استعاره در لغت به معنی عاریه خواستن است و در اصطلاح علمای بیان استعمال لفظ است در غیر معنی حقیقی به علاقهٔ مشابهت با قرینهٔ مانعه از ارادهٔ معنی اصلی. استعاره در حقیقت تشبیه مختصری است که [illegible] در آن [illegible] چنانکه گوییم: [illegible] [illegible] اصل این استعاره این است: [illegible] دیدم که مانند شیر بود، و از آن حذف شده مشبه (مرد) و وجه شبه (شجاعت) و حرف تشبیه (مانند) و قرینه [illegible] مانع از آن است که معنی اصلی [illegible] اراده شود.

استعاره سه رکن دارد:

۱ - مستعارٌ منه که آن معنی مشبه‌به است

۲ - مستعارٌ له که عبارت است از مشبه

۳ - مستعار که آن لفظی است که در وضع شده برای مشبه‌به [illegible]

اقسام استعاره - اگر در کلام فقط لفظ مشبه‌به ذکر گردد استعاره [illegible] است مثل قول شاعر: فاسطرت لؤلؤاً من نرجس و سقت ... ورداً و عضت على العناب بالبرد [1]

[illegible]

و اگر لفظ مشبه فقط ذکر گردد و به یکی از لوازم مشبه‌به اشاره شود استعاره مکنیه [2] یا استعاره بالکنایه [illegible] در قول شاعر: و اذا المنية انشبت اظفارها ... الفيت كل تميمة لا تنفع [illegible]

[illegible]

---

(۱) [illegible]

(۲) - [illegible]

(۳) - [illegible]

الضیاء؛ اگر مستعار له امر محقق باشد حساً مثل لفظ اسد که استعمال شود در امر محسوس مثل این گفته
دریا را دیدم که در آن میان مروارید حقیقت[1] و یا عقلاً مثل لفظ ... استعمال شود در یک معنای محقق
در قلمرو عقل یا حقیقت است چنانکه در آیه شریفه: اهدنا الصراط المستقیم استعمال
شده صراط مستقیم در دین حق استعاره را "تحقیقیه"[2] نامند.

و اگر مستعار له امر محقق نباشد نه حساً و نه عقلاً استعاره و "تخییلیه" است.
مثل "اظفار" در شعر گذشته: وقتی که مرگ را به حیوان درنده تشبیه کردند قوه تخیل
برای مرگ یک چیزی خیال میکند شبیه به چنگال و صورت خیالیه را تشبیه کرده
به صورت محققه و استعاره نموده لفظ اظفار را از معنای حقیقی برای صورت خیالیه
بطریق استعاره تخییلیه در این جا مستعار له یعنی ... ناخن ... برای مرگ ... شده
امر محقق نیست نه حساً و نه عقلاً بلکه موهوم صرف است.

بعضی از ادباء قائل شده اند به تخییل و استعاره تخییلیه ... اما قائل شده
در مثال مذکور ... که یکی از علماء معروف ... بر خلاف آن
رفته و استدلال کرده است بقول شاعر: لا تسقنی ماء الملام فاننی —
صبٌّ قد استعذبتُ ماء بکائی (مرا آب ملامت مده زیرا که من
عاشق هستم و در نزد من گوارا است آب دیده ام) برای ملامت چیزی شبیه به آب توهم
کرده و لفظ ماء را از معنی حقیقی برای معنی موهوم استعاره کرده است و این جا
استعاره تخییلیه است بدون مکنیه پس قول بتلازم صحیح نیست.

« تقسیم استعاره باعتبار لفظ مستعار »

أ - اگر لفظ مستعار اسم جنس باشد مثل استعاره نور برای هدایت استعاره را "اصلیه"
نامند چنانکه در آیه شریفه: کتابٌ انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی
النور - گمراهی تشبیه شده به تاریکی و لفظ ظلمات استعاره گردیده بر آن بطریق استعاره تصریحیه اصلیه

(1) ذره ذره برش هزاران جهت از کنام — نهنگ سپید آخته از نیام
(2) عقیده مرا در گذرگه کشتی ساز کن — که جهت آن راه را راه رهنما کن.



وکذا در آیه شریفه: واخفض لهما جناح الذل من الرحمة ذلت را تشبیه کرده به پرنده
مجرده لفظ طائر را که مشبه به است برای مشبه یعنی ذلت بطریق استعاره مکنیه سپس لفظ
طائر را حذف کرده و بوسیله مجرده یادآور یکی از لوازم آن یعنی جناح)

۲ - اگر لفظ مستعار فعل یا اسم مشتق و یا حرف باشد استعاره "تبعیه"[1] است چنانکه
در آیه شریفه: یحیی الارض بعد موتها تشبیه زمین را به ... تشبیه کرده
... لفظ احیاء برای ... و از آن مشتق شده یحیی (یعنی میزیند) و این
استعاره را تبعیه گویند زیرا اول تشبیه و استعاره در مصدر جاری شده و بعد در تبع
مشتق آن. وکذا در حرف چنانکه در آیه: فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً
وحزناً[2] تشبیه کرده عداوت و حزن را به محبت و تبنی که علت غائی التقاط بوده است
و در ترتب ... استعاره نموده لام غایه را که ... برای مشبه بطریق تبعیت پس از مصدر اولاً

(1) دامن فلک گرفته خرش — تا سر تیغ تو گرییده زار (چکیده از آن تیغ را گرفتن استعاره کرده)
(2) یعنی برداشتند حضرت موسی را آل فرعون بجهت آنکه دشمن و حزن بر ایشان باشد. چون لام تعلیل
در لیکون بطریق استعاره واقع شده است استعاره در لام تبعیت است از معنی غرض است و معنی دیگر عام
زیرا غرض از التقاط فرعون موسی را عداوت و حزن نبود بلکه محبت و تبنی بود و اما چون
عاقبت عداوت و حزن انجامید لذا از محبت و تبنی استعاره به عداوت و حزن
نموده یعنی التقاط آل فرعون موسی را برای تبنی کرده برای عداوت و حزن بود
و تشبیه کرده ترتب عداوت و حزن را بر التقاط به ترتب علت غائی بر فعل استعاره حرف لام
پس لام استعاره در معنی فرضی است و معنی لام است و اطلاق آن بر لام بر سبیل تبعیت است
بطریق عدالت و دارای قیاس است ... دل را کبابِ جگر ... پر درد
از ... بر کنار جگر آتشیم - در این استعاره تبعیه در حرف واقع است ... ازن استعاره دور از ...
مثال ... است ... پس اصل استعاره در ... واقع
شده و اطلاق آن بر حرف (از) بر سبیل تبعیت است.

تشبیه و استعاره در مجرد صوری شده و تنها رشتی در وصف هم در این آیه ترشیح و تجرید را
جمع کرده [illegible] استعاره تجرید ذکر کرده اما لکن ترشیح لطافت بیشتر دارد زیرا که تشبیه را
در عداوت و حزن [illegible] از قبیل استعاره تحقیقیه بوده و لام از لوازم [illegible]
نیست [illegible] است [illegible] قرینه [illegible] ذکر شده است پس اگر [illegible]
ترشیح استعاره تبعیه [illegible] تشبیه را [illegible] لام [illegible]
حصول عداوت و حزن را [illegible] التقاط [illegible] تشبیه کنیم [illegible]
ترتب و تبع لام را استعاره [illegible] برای ترتب عداوت و حزن.

تقسیم استعاره باعتبار طرفین (مستعار و مستعار منه)

استعاره باعتبار طرفین [illegible] دو قسم است: [illegible] استعاره عنادیه آن است که اجتماع
طرفین در یک محل [illegible] ممکن نباشد [illegible] وفاقیه آنکه اجتماع [illegible] ممکن است چنانکه
در آیه شریفه: أو من کان میتا فأحییناه [illegible] در این [illegible] استعاره است یعنی
استعاره [illegible] برای ضلالت [illegible] عنادیه است زیرا [illegible] و گمراهی در یک محل جمع
نمی‌شود [illegible] استعاره احیا است برای هدایت و این وفاقیه است زیرا [illegible]
[illegible] ممکن است [illegible] چنانکه در ذات پروردگار.
استعاره عنادیه را (تملیحیه) یا (تهکمیه) گویند و آن [illegible] لفظ در ضد معنی
اصلی [illegible] چنانکه در آیه شریفه: فبشرهم بعذاب الیم [illegible]
[illegible] استعمال شده است [illegible]

تقسیم استعاره باعتبار جامع — استعاره باعتبار جامع دو نوع است: ۱- قریب
است [illegible] جامع [illegible] تشبیه [illegible]
[illegible] ۲- غریب است [illegible] جامع [illegible]
[illegible]

(۱) چون زکار کوغ دل پرداخت [illegible] رفت با گل [illegible]

عوّذته فيما ازور حبائبي | إهماله وكذاك كل مخاطر
واذا احتبى قربوسه بعنانه | علك الشكيم الى انصراف الزائر

([illegible]) [illegible]
[illegible] احتبا [illegible] قربوس [illegible]
علك [illegible] الشكيم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (۱)

« تقسیم استعاره باعتبار طرفین و جامع »

(۲)
استعاره باعتبار طرفین و جامع شش قسم است: ۱- آنکه طرفین و جامع حسی باشند مثل
قوله تعالی: فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار [illegible]
[illegible]
۲- طرفین حسی و جامع عقلی باشد مثل قوله تعالی: وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار
سلخ استعاره شده [illegible]
[illegible]

(۱) [illegible]
[illegible]
[illegible]
(۲) [illegible]
[illegible]

۴ـ طرفین حسی و جامع مرکب باشد از حسی و عقلی مثل اینکه بگوئی: با چهره دیدم و اراده کنی شخصی را که شجاع و حسن هیئت است. جامع در شجاعت و [illegible] حسی و [illegible] عقلی [illegible]

۵ـ طرفین عقلی باشند. در این قسم [illegible] دیگر [illegible] جامع حتماً عقلی است

در آیه «مرقد» را [illegible] معقول است [illegible] مثل قول خداوند: من بعثنا من مرقدنا[1] [illegible] استعاره شده، از خواب برای مرگ، و جامع عدم ظهور و حرکت است [illegible]

۶ـ مستعار له حسی و مستعار منه عقلی باشد مثل قوله تعالی: ضربت علیهم الذلة والمسکنة [illegible] [illegible] استعاره [illegible] ذلت و جامع احاطه است.

۷ـ مستعار له حسی و مستعار منه عقلی باشد مثل قوله تعالی: انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة [illegible] استعاره شده طغیان [illegible] آب [illegible] و جامع استعلاء مفرط است.

«تقسیم استعاره باعتبار اتصال ملایمات طرفین»

۱ـ اگر استعاره مقترن نباشد بچیزی از لوازم و اوصاف مستعار له یا مستعار منه استعاره مطلقه است مثل این دو گونه شیری [illegible][2]

۲ـ اگر مقرون باشد بچیزی از ملایمات مستعار منه استعاره را مرشحه [illegible] مثل اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم [illegible] [illegible] [illegible] ملایمات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

---

(۱) [illegible] [illegible]
(۲) [illegible] [illegible]
[illegible]
(۳) [illegible] [illegible]
(۴) [illegible] [illegible]
(۵) [illegible] [illegible]

۳ـ اگر از ملایمات مستعار له ذکر شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

«مجاز مرکب»

کلامی که استعمال شود در غیر معنی اصلی بواسطه علاقه [illegible] و قرینه [illegible] آن [illegible] مجاز مرکب گویند. [illegible] [illegible] مجاز مرکب [illegible] [illegible] استعمال شود در [illegible] چنانکه در قول [illegible]: ذهب الصبا وتولت الایام فعلی الصبا وعلی الزمان سلام

[illegible] [illegible] استعمال میشود [illegible] [illegible] [illegible] استعاره تمثیلیه [illegible] [illegible] [illegible]: انی اراک تقدم رجلا وتؤخر اخری [illegible] استعمال میشود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]: بالصیف ضیعت اللبن [illegible] استعمال میشود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استعاره تمثیلیه [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

---

(۱) [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

«کنایه»

کنایه در لغت مصدر است از کنیتُ و کنوتُ، گویند کنیتُ بکذا عن کذا و کنی؛ ترک تصریح کردن به مقصود، و در اصطلاح لفظی است که اراده شود از آن لازم معنی اصلی بدون قرینه مانع باشد از اراده معنی اصلی چون زیدٌ طویلُ النِّجاد که مقصود طول قامت است نه بند شمشیر، و ممکن است بند شمشیر را هم اراده کرد زیرا که قرینه مانع نیست.

کنایه به سه قسم منقسم میشود: اول آنکه مقصود بیان صفتی از صفات باشد و این دو نوع است یکی قریبه و آن کنایه ایست که انتقال از معنی اصلی به مقصود بی واسطه باشد چون مثال گذشته. دیگر بعیده و آن کنایه ایست که در انتقال به وسایط حاجت باشد [illegible] مثل: فلان کثیر الرماد که کنایه است از سخاوت و در بیان کثرت خاکستر و کرم وسایط است چون کثرت سوختن، کثرت طبخ، کثرت [illegible] مهمان[2]

دوم کنایه ایست که در آن نسبت را [illegible] اثبات یا نفی مقصود است [illegible] مثل:

إنّ السماحةَ والمروّةَ والندى — في قبّةٍ ضُرِبَت على ابنِ الحشرجِ[3]

قرار دادن کرم و جوانمردی [illegible] در قبه مخصوص ابن حشرج [illegible] اثبات آن صفات برای او.

سوم کنایه ایست که مراد از آن موصوف باشد نه صفت و نه نسبت مثل[4]:

الضاربينَ بكلِّ أبيضَ مِخذَمٍ — والطاعنينَ مجامعَ الأضغانِ (قلوب)

---

(۱) [illegible] بیش فلک — که فلک [illegible]
[illegible]
(۲) [illegible]
(۳) [illegible] آفتاب [illegible]
(۴) [illegible]

کنایه گاه میشود که جامع اقسام سه گانه موصوف و صفت و نسبت است.

ایضاً کنایه تقسیم میشود به: تعریض، تلویح، رمز و ایماء و اشاره [illegible]
(رمز [illegible] و ایما [illegible])

تعریض آن است که عبارت [illegible] مقصود معنی دیگری باشد که از [illegible] سیاق کلام دال است بر آن: المُسلمُ مَن سَلِمَ المسلمونَ مِن يدِه ولسانِه کنایه است از اینکه کسیکه مسلمان را آزار میرساند مسلمان نیست [illegible] گفته میشود [illegible] مقصود معنی اصلی [illegible] کلام [illegible] از عرض کلام [illegible] تعریض [illegible]

تلویح: کنایه ایست که وسایط میان ملزوم و مقصود زیاد باشد [illegible]

رمز: کنایه ایست که وسایط کم باشد [illegible]

[illegible] کنایه [illegible] است.

ایماء: کنایه ایست که وسایط کم باشد با وضوح لزوم مثل این شعر:

أوَ ما رأيتَ المجدَ ألقى رحلَه — في آلِ طلحةَ ثمّ لم يتحوّلِ

مقصود [illegible] بزرگواری [illegible] آل طلحه [illegible] واضح است.

جزوه بیان کلاس ششم ادبی [illegible] بزرگوارم

حضرت [illegible]

۱۰ شهریور ماه ۱۳۰۹ هجری شمسی

[illegible]

جواهر و اعراض

هر ممکن باصطلاح حکما (فلاسفه) زوج ترکیبی است از ماهیت و وجود.

موجودات بدو قسمند جوهر و عرض

هر موجود اگر قائم بالذات باشد آنرا جوهر و اگر قائم بغیر باشد عرض گویند.

جوهر با اصطلاح حکما موجودیست اگر در خارج تحقق کند محتاج بموضوع نباشد بخلاف عرض

جوهر بر پنج قسم است عقل نفس جسم هیولی صورت.

عقل جوهر مجردی است هم در مقام ذات و هم در مقام فعل

نفس جوهر مجردی است تنها در مقام ذات

جسم بدو قسم منقسم میشود، جسم طبیعی جسم تعلیمی جسم طبیعی جوهریست قابل ابعاد ثلاثه طول و عرض و عمق بدین معنی که ممکن باشد در آن فرض خطوطی که متقاطع باشند بزوایای قائمه



اما عرض اضافه عرضی است که در شعور شیء نسبت بغیر معتبر باشد اگر آن غیر مجرد باشد

باشد ادراک است و اگر مکان باشد این خوانند و اگر اجزاء جسم باشد با جسم

دیگر آنرا وضع گویند . پس اگر تأثیر کردن در غیر باشد آنرا فعل خوانند

و اگر قبول تأثیر کردن باشد آنرا انفعال گویند . و اگر نسبت احاطه کردن

دیگر داشتن جسمی باشد جسم را آنرا ملک یا جده نیز خوانند و اگر آن نسبت

غیر از نسبتهای مذکوره باشد آنرا اضافه خوانند و شعور شیء بودن چیزی است

که انتظار آن نسبت بغیر دیگر باشد مانند جمیع معلوم ابوت و بنوت



تا لکه الهیم علاج با قسم الله

گر شه تاری چون کمر شیر زدون ا چو آب بحر لشکر آتش فزون برود

راست نیزه تذروه وشش لیک عقاب حیدر بر چم شه خزان لشکر دیده هال [illegible]

تا لکه الدین با قسم ابیع

سعدی [illegible] زبر لشکر تران دیر قان جز که خصم [illegible] مداران بودوبار

انشاع

شب تو چو نام با شادست روز تو چو رحی تو شد

غزل

خاک بیچ دری اندر پایل [illegible] علمدرات دوش پایل ار [illegible] دردم

مراثات

بهرام روز کوشش قضا [illegible] بر جسر روز کشش [illegible] رعد [illegible]

نقل [illegible]

[illegible] خلاف [illegible] غیر ازل [illegible] [illegible] ریشه [illegible] از جرطاند

از آن مرد آمد [illegible] دل اویز که تا جا گرم گردد [illegible] خیز

